

تاریخ و فرهنگ باستانی ایرانیان

و

شاهنامه فردوسی

-
- سرشناسه: خلدانی، آصف
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ و فرهنگ باستانی ایرانیان و شاهنامه فردوسی / نگارنده آصف.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۴۷۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۶۶-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
- موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - نقد و تفسیر
موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh--Criticism and interpretation
موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - اساطیر
موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh--Mythology
موضوع: ویژگی‌های ملی ایرانی در ادبیات
موضوع: National characteristics, Iranian, in literature
موضوع: شعر فارسی - قرن ۴ق. - تاریخ و نقد
موضوع: Persian poetry--10th century--History and criticism
شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه. شرح
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ت ۲ خ / ۴۴۹۵ PIR
رده‌بندی دیویی: ۸۱/۲۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۳۶۴۸۰
-

تاریخ و فرهنگ باستانی ایرانیان و

شاهنامه فردوسی

نگارنده:

آصف خلدانی





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

تاریخ و فرهنگ باستانی ایرانیان

و شاهنامه فردوسی

آصف خلدانی

چاپ اول

۹۹۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳-۲۶۶-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-278-266-3

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۴۲۰۰۰ تومان

از همپشتی دشمنان اندیش، نه از بسیاری ایشان.
تو بر خود استوار باش و دل را توان بخش و آماج و هدف را پاک بدار
و به دانه و داد روی آور،
و نیک بدان که آفریدگار تو را پیروز و کامیاب بنماید.
بسی کوچکانند که در کارهای سترگ با دشمنانی بس بزرگ کوشیده
و ظفر یافته کام برآورده‌اند.

مرزبان‌نامه

پس گیومرث گفت:
سخن پند و حکمت از هرکه گوید بپذیرید.
به مرد منگرید، به قیمت سخن بنگرید. و حق هر جای که باشد به حق
دارید تا خدای عزوجل نگهدار شما باشد از آفت‌ها.

تاریخ بلعمی

مردمی که تاریخ خود را ندانند مجبور به تکرار تاریخ می‌گردند.
آنان که تاریخ و فرهنگ خود را از دست داده‌اند مردم بدبختی‌اند.
و بدبخت‌تر از آنان کسانی‌اند که در باز یافتن رفته‌ها
تاریخ و فرهنگ خود را به ریشخند می‌گیرند.

کسروی

فهرست

- پیشگفتار ۱۵
- پارهٔ نخست: چرخهٔ آغازین و دوران باستان
- گفتار یکم: دو شیوهٔ برخورد با «تاریخ ملی» ایرانیان ۲۵
- نگاهی بر پیش‌فرض‌ها ۲۶
- شاهنامه و افسانه‌های ایرانی دربارهٔ آفرینش و تاریخ ملی ۲۹
- گفتار دوم: منابع و آگاهی‌نامه‌های در دست ۳۳
- منابع تاریخی در دست ۳۳
- گفتار سوم: پارسی‌گویان پیش از فردوسی ۳۷
- پیشینهٔ تاریخ‌نگاری: خداینامه ۳۷
- گفتار چهارم: خاستگاه آریاییان و ایرانیان، دوران قدیم و آغازین ۴۳
- آریاییان و ایرانیان ۴۵
- جایگاه ایرانیان به روایت ایرانیان ۴۶
- گفتار پنجم: آریاییان و ایرانیان، معنای چند واژهٔ رازوار ۴۹
- در آستانهٔ «چرخهٔ آغازین»، معنای برخی از نام‌ها ۵۰
۱. گیومرث / کیومرث و سیامک ۵۰
۲. دوران هوشنگ / هوشنگی ۵۳
۳. تهمورث ۵۶
- نگاهی به تاریخ باستانی از دیدگاه دینیاران زرتشتی ۶۰
- گفتار ششم: اژدها و کوه آتشفشان ۶۳
- اژدها نماد چیست؟ ۶۴
- اژدها در شاهنامه ۶۵

- ۶۸..... تصورات از اژدها.
- ۶۸..... کوه‌های آتشفشان در درون فلات.
- ۶۹..... نبردگان افسانه‌ای با اژدها.
- ۷۳..... گفتار هفتم: آغاز چرخه باستان و دوران جمشیدی
- ۷۳..... جم، جمشید، نخستین ارزش‌های اجتماعی
- ۷۴..... دستاوردهای دوران جمشید / جمشیدی
- ۸۲..... پایان دوران جمشیدی: نشیب از پی فراز
- ۸۴..... دریافت ما از پایان گرفتن دوران جمشیدی
- ۸۷..... گفتار هشتم: دوران ضحاک / ضحاکیان، برخورد با مردم آن سوی زاگرس
- ۸۸..... نگاهی بر چند گزارش از تاریخ باستان
- ۹۰..... در سرزمین‌های باختری آریاییان چه می‌گذرد
- ۹۱..... اسب، بیوراسب، و ضحاک
- ۹۲..... یک کوچ و یک یورش: بیوراسب در یک سو و ضحاک در سوی دیگر
- ۹۴..... تاریخ‌نگاران و پادشاهی ضحاک (بیوراسب)
- ۹۵..... دوران هزارساله ضحاک / ضحاکیان
- ۹۶..... پیدایی مردم کُرد
- ۹۹..... نگاهی بر تاریخ فلات ایران
- ۱۰۱..... گفتار نهم: آغاز دوران فریدونی، نخستین خیزش
- ۱۰۲..... ادامه داستان ضحاک
- ۱۰۲..... نخستین خیزش در تاریخ ایرانیان
- ۱۰۷..... پایان کار ضحاک / ضحاکیان
- ۱۰۸..... راز به بند کشیدن ضحاک
- ۱۰۹..... آهن / مفرغ، دستاوردی نو
- ۱۱۱..... گفتار دهم: دوران فریدونی، مهر، جشن مهرگان، سه بهر شدن جهان
- ۱۱۲..... رابطه فریدون با گاو
- ۱۱۳..... فریدون و کردهایی منسوب به این دوران
- ۱۲۰..... فریدون و سه پسرش
- ۱۲۲..... گزینش سه دختر برای سه پسر
- ۱۲۳..... نام سه پسر فریدون و سه همسر آنان و معنای رمزی نام‌ها
- ۱۲۵..... گفتار یازدهم: پایان دوران فریدونی، ایرج مظهر درون خرسندی
- ۱۲۵..... پیامدهای سه بهر شدن سرزمین آریاییان

- ۱۲۶ ایرج و نگرش‌های آزادگی.....
- ۱۳۱ نخستین نشانه‌های نگرش‌های دویئی.....
- ۱۳۱ واکنش فریدون به جاودانه شدن ایرج.....
- ۱۳۳ فریدون پس از کشته شدن ایرج.....
- ۱۳۵ گفتار دوازدهم: منوچهر، چهره‌ای ناشناخته، آغاز دوران پهلوانی.....
- ۱۳۵ زایش منوچهر.....
- ۱۳۷ منوچهر و کین‌ستانی از بیدادگران.....
- ۱۳۹ برخورد منوچهر با تور.....
- ۱۴۰ برخورد منوچهر با سلم.....
- ۱۴۳ گفتار سیزدهم: دوران منوچهری، شکل گرفتن ملیت در میان مردم درون فلات.....
- ۱۴۴ مفهوم سرزمین و شناخت ملیت.....
- ۱۴۶ زبان و «هویت» مردم درون فلات.....
- ۱۴۷ نام سرزمین.....
- ۱۴۹ گفتار چهاردهم: دوران منوچهر، پیدایی آیین‌های نو دیگر.....
- ۱۴۹ شناخت مهر اهورا، نمودگار دادگری و داوری.....
- ۱۵۱ برخورد مردم درون فلات با مردم شمال خاوری، پیدایی فرهنگ پهلوانی.....
- ۱۵۱ سیمرغ و زال، خواب و خوابگزاری، اخترشناسی.....
- ۱۵۳ داستان زال و رودابه، شناخت چند چهره.....
- ۱۶۱ زایش رستم.....
- ۱۶۲ نقاشی بر ایوان و دیوار.....
- ۱۶۲ راز کامیابی‌های ایرانیان به دوران منوچهر.....
- ۱۶۴ شاه، دادگری، داوری و خردگرایی.....
- ۱۶۶ آغاز روزگار افراسیاب، درگیری با منوچهر.....
- ۱۷۱ گفتار پانزدهم: پادشاهی نوذر.....
- ۱۷۱ آنچه نوذر زیر پا می‌گذارد.....
- ۱۷۴ نخستین برخوردها.....
- ۱۷۶ کشته شدن نوذر، کشتار ایرانیان از تورانیان.....
- ۱۷۹ گفتار شانزدهم: پادشاهی رَو (زاب).....
- ۱۷۹ نشیب دودمان منوچهریان.....
- ۱۸۴ زمان‌بندی دوره‌هایی که از آن‌ها سخن رفت.....
- ۱۸۷ گفتار هفدهم: از پایان کار زو تا شاهی کیقباد.....

- ۱۸۷..... بررسی برگه‌های تاریخی، گسستگی در تاریخ باستانی.
- ۱۸۹..... بی‌شاهی از پادشاهی منوچهر تا زو (زاب).
- ۱۹۰..... زمان دست به دست شدن پادشاهی از منوچهریان به کیانیان.
- ۱۹۱..... **گفتار هژدهم: فرعونان مصری و شاهان باستانی ایرانی.**
- ۱۹۱..... تاریخ دیگر سرزمین‌های باستانی
- ۱۹۲..... ریشه‌های پیدایی خودکامگی در سرزمین‌های باستانی.
- ۱۹۴..... ساختمان‌های بزرگ باستانی در مصر و نبودنش در ایران‌زمین
- ۱۹۷..... کاوش‌های باستان‌شناسان در مصر و در ایران‌زمین.
- ۲۰۰..... نگاهی دیگر به سرگذشت دو سرزمین ایرانیان و مصریان
- ۲۰۲..... دوگانگی در دو جامعه ایرانی و مصری.
- ۲۰۵..... زمان فرعونان مصری و شاهان ایران‌زمین

پاره دوم: تاریخ پادشاهی کیانیان

- ۲۱۱..... **گفتار نوزدهم: پادشاهی کیقباد.**
- ۲۱۱..... کیقباد کیست؟
- ۲۱۵..... برخی از اندرزها، و پاره‌ای از نشانوواره‌ها.
- ۲۱۶..... پایان زندگی کیقباد
- ۲۱۷..... پیشینه خاندانی افراسیاب و کیکاوس.
- ۲۱۹..... **گفتار بیستم: پادشاهی کیکاوس.**
- ۲۱۹..... گزارش تاریخ‌نگاران از کیکاوس
- ۲۲۰..... کیکاوس در منابع زرتشتی
- ۲۲۲..... رفتن کیکاوس به مازندران
- ۲۲۴..... داستان هفت‌خوان رستم
- ۲۳۴..... «خداوند مهر» در شاهنامه
- ۲۳۵..... رزم کاوس با شاه هاموران
- ۲۳۷..... پرواز به آسمان
- ۲۴۱..... **گفتار بیست و یکم: سیاوش، نمودگار انسان کامل**
- ۲۴۱..... زایش سیاوش
- ۲۴۲..... چهره شگفت‌انگیز سیاوش
- ۲۴۴..... سودابه
- ۲۴۴..... سیاوش، انسان کامل
- ۲۴۵..... پیش‌نگری، دیدنِ نآمده‌ها
- ۲۴۶..... دانش اخترشناسی

- ۲۴۷..... سیاوش، سودابه و کاوس.....
- ۲۴۹..... آزمایش آتش.....
- ۲۵۱..... سیاوش و افراسیاب، نخستین دیدار.....
- ۲۵۳..... خواب افراسیاب.....
- ۲۵۵..... برخورد ناروای کاوس با سیاوش.....
- ۲۵۸..... دیدار پیران ویسه با سیاوش.....
- ۲۶۱..... چوگان باختن سیاوش.....
- ۲۶۳..... پیوند خویشی میان سیاوش و پیران.....
- ۲۶۴..... سیاوش و فرنگیس، دُخت افراسیاب.....
- ۲۶۵..... بنیانگذاری «سیاوش‌گرد»، بازی چرخ گردون.....
- ۲۶۹..... سیاوش و گرسیوز نیرنگ‌باز.....
- ۲۷۴..... کشته شدن سیاوش.....
- ۲۷۶..... خواب سیاوش و واپسین سخنانش با فرنگیس.....
- ۲۷۷..... اسب سیاوش.....
- ۲۷۸..... جاودانگی سیاوش.....
- ۲۸۱..... پیران و فرنگیس.....
- ۲۸۳..... سوگواری ایرانیان در جاودانگی سیاوش.....
- ۲۸۴..... واکنش رستم جهان‌پهلوان.....
- ۲۸۵..... اثر اجتماعی کشته شدن سیاوش و سوگواری‌ها بر او.....
- ۲۸۶..... رخدادهای شگفت در آستانه کشته شدن سیاوش.....
- ۲۸۷..... آیین سوگواری: مویه کردن، رخسار شخودن و جز این‌ها.....
- ۲۹۰..... نشان سرنوشت سیاوش بر متون ترسایی.....
- ۲۹۰..... نشان سوگ سیاوش در متون شیعی؛ تعزیه.....
- ۲۹۲..... چهره و نشانواره‌های سیاوش در متون صوفیان.....
- ۲۹۷..... گفتار بیست و دوم: آنچه در آستانه پای نهادن کیخسرو به ایرانشهر رخ می‌دهد.....
- ۲۹۷..... خواب دیدن پیران سیاوش را.....
- ۲۹۹..... آموزش کیخسرو.....
- ۳۰۰..... برخورد افراسیاب با کیخسرو نوجوان.....
- ۳۰۲..... کین‌ستانی رستم.....
- ۳۰۴..... «چو چیره شدی، بی‌گنه خون مریز».....
- ۳۰۷..... گفتار بیست و سوم: پای نهادن کیخسرو به ایرانشهر.....
- ۳۰۷..... خواب گودرز.....

- ۳۰۸..... سروش، ایزد همکارِ مهر.....
- ۳۱۰..... نشانِ کیانی.....
- ۳۱۲..... نوشگفتی، گذرِ بی‌کشتی از آمودریا (رود جیحون).....
- ۳۱۴..... پای نهادن کیخسرو به خاکِ اِرانشهر.....
- ۳۱۵..... ریشه‌های درگیری‌های توس با دیگر بزرگان.....
- ۳۱۷..... نوشگفتی‌های دیگری از کیخسرو.....
- ۳۲۱..... **گفتار بیست و چهارم: شهر یاری کیخسرو، داستان فرود**.....
- ۳۲۱..... آغاز شاهی کیخسرو.....
- ۳۲۲..... دیدار کیخسرو با رستم پیلتن.....
- ۳۲۴..... داستان فرود، پسر سیاوش از جریره دُخت پیران.....
- ۳۲۷..... جریره، شیرزنی بیداردل.....
- ۳۳۳..... **گفتار بیست و پنجم: «ترکان» در شاهنامه و «تورانیان»**.....
- ۳۳۳..... تورانیان کیستند؟.....
- ۳۳۹..... **گفتار بیست و ششم: پیوند جهان‌پهلوان و شاه‌پهلوان**.....
- ۳۳۹..... ناخرسندی کیخسرو از توس، پیوند با رستم.....
- ۳۴۰..... نخستین کارزار رستم با تورانیان.....
- ۳۴۴..... درگیری رستم با کاموس کُشانی.....
- ۳۴۶..... خاقان چین و رستم.....
- ۳۵۳..... رستم بیروزگر، برخورد با پولادوند.....
- ۳۵۷..... داستان آکوان‌دیو.....
- ۳۵۹..... **گفتار بیست و هفتم: داستان بیژن و منیژه**.....
- ۳۵۹..... دیدار منیژه بیژن را.....
- ۳۶۲..... کیخسرو و جام گیتی‌نما.....
- ۳۶۳..... رستم و رهایی بیژن.....
- ۳۶۴..... داستان دوازده رخ.....
- ۳۶۶..... کشته شدن پیران و یسه.....
- ۳۶۷..... رهنمونی‌های کیخسرو بزرگان و سپاهیان را.....
- ۳۶۹..... نوشگفتی دیگر.....
- ۳۷۱..... **گفتار بیست و هشتم: جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب**.....
- ۳۷۲..... سرآغاز سُرایش جنگ بزرگ.....
- ۳۷۳..... بسیج بزرگ.....

۳۷۵	افراسیاب و همدستانش
۳۷۶	نبرد کیخسرو به تن خویش
۳۷۹	نوشگفتی دیگر
۳۸۳	برخورد کیخسرو با بازماندگان افراسیاب، شگفتی سپاهیان از او
۳۹۰	واپسین روزهای افراسیاب، برخورد با هوم
۳۹۱	هوم / هوما به چه معناست؟
۳۹۲	هوم در گزارش ثعالبی
۳۹۲	ادامه داستان هوم در شاهنامه
۳۹۴	پایان کار افراسیاب
۳۹۷	گفتار بیست و نهم: پایان زندگی گیتیانه کیخسرو
۳۹۷	نگرش کیخسرو درباره هستی
۴۰۰	روی آوردن بزرگان به رستم
۴۰۱	به خواب آمدن سروش بر کیخسرو
۴۰۲	واپسین دیدار و گفتار کیخسرو با زال و رستم
۴۰۳	گفت و شنود زال و کیخسرو
۴۰۵	واپسین سخنان کیخسرو
۴۰۶	بخشش دارایی‌ها و سرزمین‌های زیر فرمان خویش
۴۱۳	گفتار سی‌ام: پدرود گفتن کیخسرو با ایرانیان
۴۱۳	کیخسرو و پیوندش با خورشید
۴۱۵	به آسمان شدن کیخسرو و نشانه‌های رستاخیزی
۴۱۶	بازگشت پهلوانان به دنبال ناپیدا شدن کیخسرو
۴۱۹	گفتار سی و یکم: کیخسرو در نوشتارهای دینی و آثار تاریخ‌نگاران و دانشوران
۴۱۹	کیخسرو در نگرش‌های مهری
۴۲۰	کیخسرو در متون زرتشتی
۴۲۱	متون شیعی و کیخسرو
۴۲۳	کیخسرو در نوشته‌های تاریخی
۴۲۵	گفتار سی و دوم: تاریخ روزگار سیاوش و کیخسرو
۴۲۶	زمان‌بندی تاریخ ایرانیان
۴۲۷	زمان‌بندی تاریخ باستان
	پیوست: کیخسرو در ادبیات ما
۴۳۱	پاره یکم: متن‌های زرتشتی

- ۴۳۱..... کیخسرو در یشت‌ها
- ۴۳۴..... کیخسرو در نوشتارهای پهلوی، بُدَهِش
- ۴۳۷..... پارهٔ دوم: آثار تاریخ‌نگاران و دانشوران همزمان با شاهنامه و بعد از آن
- ۴۳۷..... ۱. تاریخ ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم
- ۴۴۵..... ۲. کیخسرو در تاریخ پیامبران و شاهان
- ۴۴۵..... ۳. کیخسرو در اخبار الطوال
- ۴۴۵..... ۴. کیخسرو در تاریخ بلعمی
- ۴۵۰..... ۵. کیخسرو در تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم
- ۴۵۱..... ۶. کیخسرو در آفرینش و تاریخ
- ۴۵۱..... ۷. کیخسرو در تاریخ قم
- ۴۵۳..... ۸. کیخسرو در تاریخ بخارا
- ۴۵۳..... ۹. کیخسرو در آثار الباقیه عن القرون الخالیه
- ۴۵۴..... ۱۰. کیخسرو در سیرالملوک (سیاستنامه)
- ۴۵۷..... پایان سخن
- ۴۶۱..... کتابنامه
- ۴۶۷..... نمایهٔ نام‌ها
- ۴۷۱..... نمایهٔ جاها (مناطق)

پیشگفتار

کهن گشته این نامه باستان
ز گفتار و کردان آن راستان
همی نو کنم گفته‌ها زین سخن
ز گفتار بیدارمرد کهن

شاهنامه روایتگر تاریخ ملی ایرانیان و گزارنده جهان‌بینی و یزدان‌شناسی، ارزش‌های اجتماعی و آیین‌های گرانپایه و، در یک کلمه، بازتاب فرهنگ پدیدآمده در میان ایرانیان از روزگار آغازین و گاه باستان و رساننده پایایی و پایداری آن در گذر هزاره‌هاست.

شاهنامه، پیش از آن‌که زنده‌کننده زبان پارسی باشد، زنده‌کننده «عجم» یعنی هویت ملی و هستی سرزمین مردمانی است که در پیوند با نژاد و قومیتشان ایران‌شهر، شهر ایران و ایران‌زمین نامیده می‌شود. درباره شاهنامه اگر چیزی جز این گفته شود، کم‌مهری به کسی خواهد بود که برای بزرگی ایرانیان سی سال رنج و تلاش را بر خود هموار ساخت.

پارسی‌گویی پیش از فردوسی به دست کسانی چون مسعود مروزی، رودکی، شهید بلخی و ابوالمؤید بلخی و دقیقی توسی و ده‌ها شاعر پیشگام دیگر غنی گشته و اشعار بسیار پرمعنا و آهنگین آنان راه را برای آیندگان هموار ساخته بود. این سخن درباره نثر پارسی نیز درست است: ترجمه‌های تفسیر طبری و تاریخ طبری – همان تاریخ بلعمی – و مقدمه‌ای که از شاهنامه ابومنصوری به یادگار مانده است و آثار دیگری از این دست که پیش از شاهنامه‌ی فردوسی نوشته شده‌اند همگی از شیواترین و زیباترین نمونه‌های ادب فارسی به شمار می‌آیند. پس آنچه فردوسی بزرگ بدان سرانجام می‌بخشد زنده کردن تاریخ و فرهنگ ایرانیان به یاری زبان فارسی دری است که زبان فرهیختگان خراسانی بود. وانگهی او خود هدفش را زنده ساختن تاریخ و فرهنگ مردم می‌دانسته و در پایان شاهنامه نیز همین را گفته است.

فردوسی در توصیف شاهنامه آن را سراسر «سخن» می‌داند؛ سخنی که تنها از راه آن، ناپیداها و ناشناخته‌ها و گذشته‌های مبهم مه‌آلود بر شنونده و خواننده آشکار می‌شود. از دیدگاه او، شاهنامه

پراگندن تخم سخن است و می‌داند که با کار شکوهمند خود کشور را پرسخن و نام بزرگانی را که در پیدایی چنین سرزمین تابانی کوشیده‌اند زنده و جاویدان ساخته است. در واقع، از این دیدگاه است که آفرینش فردوسی نه تنها عظیم‌ترین و بی‌مانندترین اثر در تاریخ ادبیات ایرانیان بلکه از دیدگاه هنری نیز زیباترین شیوه شعرپردازی شناخته می‌شود و به‌راستی که در ادبیات فارسی داستان‌های عاشقانه و دلکش شاهنامه و تشبیهات دل‌انگیز آن و توصیفاتش از صحنه‌های رزم همتایی ندارد.

از همان روزی که فردوسی برخی از سروده‌هایش را در میان توسیان منتشر کرد، نقالان بر سر هر کوی و بَرزَن به خواندنش پرداختند. گفته‌هایش که پژواکی بود از بینش و آزمون چند هزار ساله سینه به سینه گشت و به دل‌ها سپرده و به گلستانی بی‌خار مبدل شد. از آن پس، هر ایرانی از شاعر و دولتمرد و مرد دین و اهل اخلاق و تاریخ‌نگار و هر آن کس که دارنده «هش و رای و دین» بود گلی از آن گلستان بچید و اثرش را بدان بیاراست. کسی از میان ایرانیان نیست که بر او آفرین نگفته باشد و، با خواندن شاهنامه، به گذشته قومی و به آزادی و نقش سازنده مردم خود در پهنه گیتی نیندیشیده باشد و، با نگاه به حال، حس سرفرازی و گریز از شکست و ناکامی و آرزوی دست یافتن به زندگی شادمانه همراه با پیروزی و میل به گریز از اندوه و درماندگی در وی پدید نیامده باشد.

پیوند شاعران و سخنوران ما با دانای توس ناگسستنی است و ارج‌گزاری آنان به شاهنامه همواره برقرار بوده و هست و در این دفتر نیازی به گفتاری بلند در این باره نیست. با این همه، اشاره‌ای گذرا به چند نمونه از آن‌ها می‌کنیم:

اسدی توسی می‌گوید:

که فردوسی توسی پاک‌مغز بداده‌ست داد سخن‌های نغز
به شاهنامه گیتی بیاراسته‌ست بدان نامه نام نکو خواسته‌ست

حافظ که از شاهنامه بهره‌مند است می‌آورد:

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او در همه شاهنامه‌ها شد داستان انجمن

سعدی فردوسی را «پاکزاد» می‌خواند:

چنین گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد

نظامی فردوسی را دانا و حکیم یاد می‌کند:

سخنگوی پیشینه دانای توس که آراست روی سخن چون عروس

بوده و هستند شاعرانی که پیام‌های فردوسی را سروده‌های آسمانی خوانده‌اند. و حتی صوفی‌ای

چون عطار، که فردوسی را گبری دوزخی می‌داند، از حوزه جاذبه این پیام‌آور کبیر نرسته است و به ناچار درباره او می‌گوید که به خاطر یک بند از شصت هزار بیت شعرش در شاهنامه از دوزخ رهایی یافته است، و این سروده او جز برخورداری عطار از شاهنامه چه می‌تواند باشد؟

نشسته بود کیخسرو چو جمشید	نهاده جام جم در پیش خورشید
نگه می‌کرد سر هفت کشور	وز آن جا شد به سیر هفت اختر
نماند از نیک و بد چیزی نهانش	که نه در جام جم می‌شد عیانش

شاهنامه، بیش از آن‌که راهنمایی برای آموزش شعر و شاعری و سروده‌ای سراسر اندرز و حکمت و درس زندگی و پیروزی و کامیابی باشد، بازتابی است از نگاه ایرانیان به هستی. این حکایت از راوندی تاریخ‌نگار گواهی است بر این سخن:

سید اشرف به همدان رسید و در مکتب‌ها می‌گردید و می‌دید تا که را طبع شعر است ... و گفت [یکی از شاگردان را] ... حکم شاهنامه آنچه به طبع تو بدان میل کند قدرِ دو بست بیت از هر جا اختیار کن و یادگیر و بر خواندن شاهنامه مواظبت نمای تا شعر به غایت رسد.^۱

جوینی، وزیر نامور دوران مغول، کاراترین حربه را برای رسانیدن نظرهایش به گوش نودولتمردان بی‌فرهنگ توصل به شاهنامه می‌داند:

درختی که تلخ است او را سرشت	گَرش درنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب	به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد	همان میوه تلخ بار آورد ^۲

شاهنامه‌ی فردوسی تنها دستمایه شاعران و ادیبان نبوده بلکه استادان هنر نقاشی و مینیاتور و خوشنویسی نیز پیکره‌های درخشانی از داستان‌های شاهنامه را نگار کرده‌اند و قطعات بسیار زیبایی از سروده‌های دانای توس را به خط بسیار خوش نوشته‌اند. توده‌های مردم نیز در تاریک‌ترین زمان‌ها به شاهنامه روی می‌آوردند و برای جدا کردن خود از غیرخود و همچنین نامیدن فرزندان‌شان نام‌های شهریاران نیکوکردار و پهلوانان و قهرمانان و زنان دلاور و نکوچهر را برمی‌گزیدند. ژرفای نفوذ شاهنامه در تار و پود ایرانیان چنان است که حتی بنیانگذار دولت صفوی، که خود را شیعی و مُرشد کامل می‌داند، پسرانش را سام و بهرام و تهماسب نام می‌گذارد.

۱. محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور وآية السرور: در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال، و حواشی مجتبی مینوی (تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴)، ص ۵۷.

۲. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، به کوشش علامه محمد قزوینی (بریل: اوقاف گیب، ۱۹۱۱)، ص

شاهنامه‌ی فردوسی بسیاری از زوایای تاریک تاریخ و فرهنگ و باورها و دستاوردهای ایرانیان را در گذر شش هزار سال پیش از خود روشن می‌کند؛ دورانی بلند که در گذر از آن بسیاری از آزمون‌ها و دریافت‌های ایرانیان از جهان پیدا و ناپیدا به صورت تمثیل درآمده یا رنگ افسانه به خود گرفته است. فردوسی خود آگاه از این نکته، در همان آغاز کار، به ما هشدار می‌دهد که «تو این رادروغ و فسانه مخوان»، و از این منبع بی‌کران:

ازو هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد

یکی از تفاوت‌های بنیادین شاهنامه با دیگر آثار ادبی-تاریخی روشن بودن هدف والای فردوسی در بازگردانیدن هستی تاریخی ملتی است که در زمانه او گرفتار آشفتگی بوده است. او برای رسیدن به این هدف دچار احساسات شاعرانه نمی‌شود؛ در خویشکاری‌اش هرگز درنگ نمی‌ورزد؛ فراز و فرود روحیه و ستیزش با سختی‌های زندگی ذره‌ای از امانتداری او نمی‌کاهد؛ و از رسانیدن گفتارهای نامه باستان و دفتر خسروان و نیز شنودهایش از زبان دهقانان فرهیخته خراسانی باز نمی‌ماند. نزد او، زنده بودن در زنده ساختن «عجم» خلاصه می‌شود؛ و این عجم که سرزمینش سر در نشیب مرگ و نیستی نهاده بود، برای دانای توس، ایران‌زمین نام داشت. از سده پنجم هجری که ایران‌زمین دچار انحطاط فرهنگی-فکری بیشتری می‌شود، نه بزرگمردی چون وی زاده می‌شود، نه کسی دم از زنده ساختن «ایران‌شهر» می‌زند؛ نه به شکافتن معانی و مفاهیم رمزی افسانه‌ها و اندرزهای یکسره حکمت عملی پیشینیان - که شاهنامه بدان آراسته شده است - دست می‌یازد و نه کسی به بررسی تاریخ ما ایرانیان که فردوسی آن را پایه‌ریزی کرده بود می‌پردازد.

زمانی بلند سپری می‌شود تا این‌که با آغاز «جنبش بیداری حس ملی» از دو سده گذشته - که با تلاش ایرانیان برای شناخت خویش همراه بوده - توجه به شاهنامه فزونی می‌گیرد و با فراهم آمدن فن چاپ دسترسی مردم به آن نامه افزایش می‌یابد و از هشتاد سالی پیش است که نخستین بار برای ارج نهادن به فردوسی نشست‌های رسمی برپا داشته می‌شود.

جنبش فرهنگی دو سده گذشته، باز شدن فضای فکری برخاسته از دگرگونی‌های اجتماعی و آشنایی برخی از ایران‌دوستان با پژوهش‌های فرنگیان در تاریخ و فرهنگ و ادبیات - به ویژه با شاهنامه‌ی فردوسی - سبب آن می‌شود تا شماری از نویسندگان به ارزیابی گفتارها و آشکار کردن برخی از داستان‌های شاهنامه روی آورند. از آن میان کوشش شاهرخ مسکوب مثال‌زدنی است که با نثری شعرگونه و با توجه به کلام فردوسی چند کتاب و مقاله - که گاه هم‌رنگ با خواست‌های سیاسی-اجتماعی زمانه است - فراهم می‌آورد. برخی دیگر نیز به شرح زندگی فردوسی و گردآوری مقالاتی درباره آن می‌پردازند. و هر یک فراخور بینش و درک خویش از شاهنامه بر گوشه‌های تاریکی از این منبع لایزال پرتو می‌افکنند.

اما همهٔ این نویسندگان چهره‌های باستانی شاهنامه را افسانه می‌پنداشتند و چون بخش بیشتر این کتاب را غیرتاریخی می‌دانستند، از بررسی جامع مهم‌ترین پیام شاهنامه خودداری ورزیده‌اند. اینان زمان رخدادهایی را که در شاهنامه آمده روشن نساخته‌اند و اگر گاهی به این جنبه از شاهنامه توجهی نشان داده‌اند، چشم دل را بر همه سوی تاریخ دیرپای این ملت نگشوده‌اند و با وجود احساساتی که به آن نشان داده‌اند، گاه دچار لغزش و دریافت‌های نارسا و حتی نادرست شده‌اند. چنین بود تا، چندی پیش، از این دیدگاه دو کار برجسته و در عین حال دو رویکرد جدا از یکدیگر فراهم آمد. یکی از این دو کار نوشتهٔ ارزندهٔ احسان یارشاطر برای شناساندن تاریخ ملی ایرانیان به جهانیان است که در آن از جمله ردپای ریشه‌های دینی ایرانیان در برخی از روایات خداینامه – شاهنامه – نموده شده و دیگری کارگرانه‌های پروانه پورشریعتی است که برای روشن ساختن تاریخ ساسانیان و «همپادشاهی» آنان با اشکانیان از شاهنامه یاری جسته است و نشان می‌دهد که آنچه دربارهٔ این دوران از تاریخ ایرانیان در شاهنامه آمده تا چه اندازه درست و گرانبهاست. نوشته‌های تاریخی ارمنیان و آیریانیان، و سکه‌ها و مهرها نیز تأییدی بر اعتبار و درستی گزارش‌های تاریخی شاهنامه است و ارجح این اثر سترگ را از دیدگاه «تاریخ‌نگاری» دوچندان می‌کند.^۱ افزون بر این دو، نوشتهٔ سومی که مرا بر آن داشت تا به بازخوانی و بازنگری جنبهٔ تاریخی شاهنامه روی آورم و، با گشودن معانی برخی از رمزها، به روشن ساختن تاریخ و زمان‌بندی رویدادهای تاریخ باستانی کشورمان پردازم نوشتهٔ فریدون جنیدی است^۲ که، چون آن را با «ابزار» بررسی امروزیان از زمان پدید آمدن دستاوردهای انسان در گذر کمابیش دوازده‌هزار سال از انقلاب کشاورزی مجهز ساختم، دفتر حاضر استواری بیشتری یافت.

نوشتهٔ دیگری که مرا در شناخت خاستگاه ایرانیان – از روزگاران آغازین و پیش از تاریخ باستان – یاری کرد اثر پژوهشی اسپنسر ولز دربارهٔ زمان جابه‌جایی و کوچیدن «انسان امروزی» از آفریقا و پای نهادن وی به درون فلات ایران و ماندگاری او در دامنهٔ کوه‌های زاگرس و البرز تا به خراسان بزرگ است؛ نوشتاری که بر پایهٔ دانش گوهرشناسی آدمی (دی‌ان‌ای) فراهم گشته است.^۳

۱. از دوستم پروانه پورشریعتی که به من فرصت دادند تا دستنویس‌هایشان را پیش از چاپ بخوانم سپاسگزارم. برای آشنایی با این اثر، نگاه کنید به

Parvaneh Pourshariati, *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran* (New York: I. B. Tauris & Co. Ltd, 2008).

۲. فریدون جنیدی، زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایهٔ گفتارهای ایرانی (تهران: بنیاد نیشابور، نشر بلخ، چاپ چهارم، ۱۳۸۶).

۳. نگاه کنید به

Spencer Wells, *The Journey of Man: A Genetic Odessey* (New York: Random House Trade Paperbacks, 2002).

کتاب جُنیدی نه تنها بر پاره‌ای از اشارات تمثیلی پرتو می‌افکند، بلکه نشان می‌دهد که برخی از نام‌های خاص چون جمشید که دوران پادشاهی‌اش از جمله در شاهنامه - ششصد سال آمده می‌تواند اشاره به یک «دوران» بوده باشد: دوران جمشیدی (تابندگی). کتاب اسپنسر و لزن نیز مرا یاری کرد تا به سستی برخی از نظرهای تاریخ‌نگاران، زبان‌شناسان، و باستان‌شناسان غربی پی برم؛ گروهی که تاریخ ایرانیان را یکسره برخاسته از بخش‌های شمال شرقی ایران‌شهر می‌بینند و، برخلاف گزارش تاریخ‌نگاران ایرانی، درون فلات را تهی از مردمانی می‌نگرند که گویا تا آمدن - به اصطلاح - آریاییان به میانشان نقشی در شکل گرفتن تاریخ ایرانیان نداشته‌اند.

اما منظور ما از «ابزار» یادشده برای بررسی زمان‌بندی تاریخی چیست؟ مراد ما سود جستن از مطالعاتی است که درباره «زمان» پیدایی دستاوردهای مختلف و نوآوری‌های بشر انجام گرفته است و آشنایی با آن ما را در زمان‌بندی درست‌تر تاریخی از رویدادها و «تاریخ» ره می‌نماید. بدین معنی که اگر در شاهنامه و در تاریخ‌نگاری ما سخن از پیدایی فن ریسندگی در دوران جمشید می‌رود، باید بتوانیم از طریق بررسی‌های انجام‌گرفته و ارزیابی این فن و صنعت و ملزومات آن، همچون گوسفند و پشم و کارد و دوک و جز این‌ها، دوران جمشید را مشخص سازیم؛ یا رام کردن اسب در ایران در چه زمانی صورت گرفته؛ یا فلز مفرغ (برنز) و ابزار مفرغی که از لرستان تا طبرستان و خراسان یافت می‌شود در چه زمانی و در کدام تاریخ پیدا شده است یا از راه بررسی‌های تطبیقی تاریخ بازرگانی میان ایران و مصر در زمان فراعنه و صدور مفرغ به آن کشور، که واقعیت آن نیز مشخص شده، شاهان تاریخی آن زمان را بشناسیم.

نکته دیگری که در این بررسی شایان توجه است نشان دادن پیوندها و آزمون‌های مشترک مردمان ایرانی از کُرد و لُر و خوزی درآمیخته با مردم سامی گرفته تا مردمان پارسی و آذری و طبری و گیلک و نیز مردمان سیستان و کابل و بلخ و خراسانیان، یعنی مردمان درون و بیرون فلات ایران‌شهر، در تشکیل تاریخ و فرهنگی منسجم است و به سهم ارزنده مردمان داخل فلات در تشکیل ملیت ایرانی می‌پردازد که در مطالعات ایران‌شناسان فراموش شده است. اینان، به بهانه ناپیدایی نوشته‌ها و از میان‌رفتگی چیزهای ارزشمند، گمان دارند که هر آنچه در خداینامه آمده یادمانده‌های سینه به سینه و برآمده از آزمون مردمان خاور ایران‌شهر است و بس. و چون پایه کار خود را بر «مدارک» می‌گذارند، مدارک زرتشتی و پیدایی واژگان «ایرانویج» را مبنای نگرش بر مردم ایرانی و تاریخ ایرانیان قرار می‌دهند و از توجه بدین نکته غافل می‌مانند که چون مرکز قدرت از خراسان و سرزمین‌های شمال خاوری ایران زمین - پایگاه اشکانیان و پیروان آیین مهر - به خطه پارس و سرزمین‌های باختری کشیده می‌شود، پارسیان و زرتشتیان نقشی قدیمی‌تر از آنچه در تاریخ باستانی داشته‌اند برای خود قائل می‌شوند و بیهوده نیست که در شاهنامه (خداینامه) تاریخ اشکانیان، که نزدیک به پانصد سال جهانداری کرده‌اند، تنها در هجده بیت آورده شده است.

ایران‌شناسان غربی گمان دارند که آریاییان — جدا از مردمان درون فلات، و گویی از آسمان — پای در خراسان نهاده‌اند و کمابیش هزار و دویست سال پیش از زایش عیسی مسیح به سوی بخش‌های باختری فلات کوچیده‌اند و مردمان بومی نیز مقهور تاریخ و زبان و فرهنگ برتر آریاییان شدند و دستاوردهای چند هزارساله خود را رها کردند و باورداشت‌های نیسانگانی و زبانشان را — که ایران‌شناسان هنوز آن را نشناخته‌اند — به فراموشی سپردند و زبان و باورهای نوآمدگان را پذیرفتند. بر این اساس باید چنین اندیشید که کاسپی‌ها نه از گیلان، بلکه از بخش‌های خاوری ایران‌زمین برخاسته و سراسر خطه شمالی ایرانشهر را، که گویا خالی از جمعیت بوده، تا بابل درنوردیده‌اند، یا این‌که کردها غیر از مردم ماد هستند و سرانجام این‌که گویا اشکانیان مردمی کوچ‌نشین و فاقد تاریخ و فرهنگ از سرزمین‌هایی بی‌نام و نشان در درون خاک ایرانشهر بودند.

این‌ها همه دریافت‌هایی است که نشان از نگاه نادرست به تاریخ — و چه بسا پیشبرد برنامه تاریخ‌نگاری خاصی درباره این بخش از جهان امروزی — و کم‌اعتنایی به آثار تاریخی خود ایرانیان و از جمله شاهنامه دارد که از نظر آنان گویی فقط «شعر» است و نه تاریخ. حال آن‌که، برخلاف گفته‌های آنان، این منابع ملی بخشی از تاریخ ایرانیان و گواه بر آن‌اند که مردم طبرستان و آذربایجان و کردستان و نیز ارمنیان — با بنیادی همچون خراسانیان — سرگذشتی مشترک و گره‌خورده به یکدیگر دارند، و زبان و دین و آیینشان نیز به‌هم‌چنین.

در سرآغاز این بررسی باید یادآور شویم که اگر در هر گفتاری برخی سروده‌های شاهنامه را — که گاه، گذشته از جنبه داستانی، رنگ و نگار تاریخی نیز دارند — به‌تمامی آورده‌ایم، برای آن است که خواننده امروزی، که گاه با کمبود وقت روبه‌روست، فرصتی یابد تا نظری بر اصل سروده‌های فردوسی نیز بیفکند، و بر روان آن پیام‌آور کبیر آفرین گوید. دیگر این‌که شماره برگ‌های شاهنامه را در پانوشت‌های این نوشتار نیاورده‌ایم، چه پایه کار ما شاهنامه‌ی نه‌جلدی چاپ مسکو است و پیگیری آنچه در متن آورده شده برای جوینده آسان است.

در سی سال گذشته انگیزه ما برای پرداختن به «تاریخ و فرهنگ ملی» خود روشن ساختن ویژگی‌های ما مردم بس نشیب و فراز دیده و آشکار کردن هویت ملی مان بوده است؛ هویتی که در پاسداری از این آب و خاک همواره بُرنده‌ترین ابزار و خار چشم ستیزه‌گران با این ملت شناخته شده و رهنمونی است برای رسیدن به سرفرازی و پیروزی و دست یافتن به توانمندی و رستگاری.

آگاهی‌نامه
آصف خلدانی

پارهٔ نخست:

چرخهٔ آغازین و دوران باستان

گفتار یکم: دو شیوه برخورد با «تاریخ ملی» ایرانیان

برای بررسی شاهنامه‌ی فردوسی در مقام گزارنده «تاریخ ایرانیان»، دو شیوه نگرش پیش روی ماست. یکی این‌که ساختار این سروده سترگ را تنها برکشیده از خداینامه‌های دوران ساسانی بدانیم که از بنیاد بر پایه جهان‌بینی زرتشتی موبدان مزدیسنايي ساخته شده‌اند، و دیگر این‌که ساختار شاهنامه‌ی فردوسی را آمیخته‌ای از داستان‌های رنگارنگ خداینامه‌های گوناگون و آگاهی‌های دانشوران و یادمانده‌هایی از خاندان‌های اشکانی خراسان بدانیم؛ خاندان‌هایی که به نظر ما پیرو آیین مهر و در بند «رواداری دینی» در جامعه و، به دیگر سخن، در بند همزیستی و رواداری با دین‌های مردمان این سرزمین پهناور بوده‌اند.

نوشته دکتر یرشاطر، که برای روشن ساختن تاریخ ملی و بیان باورها و فرهنگ ایرانیان شیوه پژوهشی دقیقی به دست می‌دهد، راه نخست را می‌پیماید. وی می‌نویسد:

برای دریافتن قالب و ویژگی‌های تاریخ ملی، بر ماست که نخست به واری مفروضاتش بنگریم. به کار بستن اصول خردبینانه از تاریخ در غرب، که زاده فضای فکری و نگرش دانشورانه دیگری است، کمک ناچیزی در دست یافتن به پیام و مفهوم فن تاریخ‌نگاری ایرانیان در بر دارد. اما این دین زرتشتی^۱ است که فراهم‌ساز بنیان اولیه اخلاقی و شالوده فکری از پنداره تاریخ (ایرانیان) است.^۲

۱. در سرتاسر این دفتر برای جدایی بخشیدن «زردشت» و گائاهایش از آنچه دینورزانی خود را بدو بستند و از آن میان دینی پدید آمد در زیر نام «زرتشتی»، تنها چاره این جدایی را در آن دیدم که فقط «زردشت» را با حرف «د» بنویسم و «زرتشتی و زرتشتیان» را با حرف «ت».

۲. نگاه کنید به

Ehsan Yarshater, "Iranain National History," *The Cambridge History of Iran*, vol. 3 (1), The Selucid, Parthian and Sasanian Periods (Cambridge University Press, Cambridge, London, New York, New Rochelle, Melbourne, Sydney, 1985), p. 367.

استاد یارشاطر، در سراسر بررسی خود از تاریخ ایرانیان، هرگز نام و نشانی از آیین مهر به میان نمی‌آورد؛ آیینی که به گفته بیرونی: «ایرانیان آقدم را رفتار و گفتار و نگرش به هستی بر آن آیین و ارزش‌های اخلاقی نهاده شده بود.»^۱

اما روشی که ما در فراهم آوردن این دفتر پی می‌گیریم در راستای نگرش دوم است، با نیم‌نگاهی به نگرش نخست.

از آن‌جا که نوشته آقای یارشاطر بر پیش‌فرض‌هایی بنیان نهاده شده که نظرگاه ایشان به تاریخ ملی ایرانیان است، لازم می‌بینیم که نخست به ارزیابی آن پیش‌فرض‌هایی بپردازیم که به شکل‌های گوناگون در نوشته‌های ۱۵۰ سال اخیر ایرانیان دخالت داشته و حتی شناخت ما را از خود دچار ابهام کرده است.

نگاهی بر پیش‌فرض‌ها

بررسی استاد یارشاطر در دو پاره فراهم آمده: یکی «باورمندی‌های مشترک و جهان‌بینی ایرانیان» و دوم «تاریخ ملی ایرانیان» که بر پایه مطالب پاره نخست استوار است.

پاره نخست را با این گفته خانم مری بویس در کتاب پرواوازه‌اش به نام تاریخ‌کیش زرتشت آغاز می‌کنیم که حاوی یکی از همان پیش‌فرض‌های بازدارنده است: درک همه‌جانبه و کامل از تاریخ در میان ایرانیان مستلزم فروخوانی و بررسی اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانیان و تطور حاصله از آن سنت‌ها در چارچوب جهان‌بینی ایرانیان است. اسناد اوستایی گردآوری شده زرتشتیان بسیاری از باورهای ایرانیان از دوران‌های بسیار دور تا روزگار ساسانیان را در بر دارند و کتاب‌های پهلوی نیز، هرچند در روزگاران بعد فراهم آمده‌اند، دسته‌ای از باورهای پیشازرتشتی ایرانیان درباره گیهان‌شناسی و آفرینش گیتی را برای ما نگاه داشته‌اند.^۲

در ادامه سخنان بویس چنین می‌خوانیم:

بر پایه اوستا، ریگ ودا و ادبیات محافظه‌کارانه پهلوی این امکان هست که به روند نسبی از پروردگی و تطور جهان‌نگری ایرانیان از روزگاران پاگان تا ظهور اسلام پی برده شود.^۳

۱. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲). بیرونی در این زمینه چنین می‌آورد:

«مجوس اقدمین آن‌هایی را گویند که پیش از زردشت بوده‌اند و امروزه نمی‌توان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفته زردشت معتقد نباشد. و بنا بر رأی دیگر، مجوس اقدمین همین قوم‌اند که، به رأی زردشت، از قومی بوده که مذهب مهر داشته‌اند. و زرتشتیان پاره‌ای از امور را از کیش خود ذکر می‌کنند که از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده» (ص ۲۳۴).

2. Yarshater, Ibid., p. 367.

3. Yarshater, Ibid., p. 343.

این نقل قول بُنمایه برخورد یارشاطر با تاریخ ملی ایرانیان است؛ پیش فرضی که نیاز به بررسی بیشتری دارد و ما در این جا به بیان این نکته بسنده می‌کنیم که پژوهشگران غربی در بررسی تاریخ ایرانیان شیوه نارسا و معمول خود – یعنی دو بخش کردن «تاریخ» بر پایه دین – را پیش می‌گیرند و تاریخ ایرانیان را نیز – بی آنکه به نگرش خود ایرانیان از زمان بندی تاریخیشان توجهی نشان دهند – به پیروی از تاریخ خود، در چارچوب دینی و به نام‌های «پیش از اسلام» و «دوران اسلامی» بخش می‌کنند، حال آنکه خود ایرانیان – مهری و زرتشتی و مانوی – چه در تاریخ نگاری دوران ساسانی و چه در تاریخ نگاری اسلامی، هیچ یک و در هیچ نوشتاری «تاریخ» ایرانیان را بر پایه دین زمان بندی نکرده‌اند. دو دیگر این که تاریخ نگاران هر بار هم که به رخدادی از روزگار پیش از برافتادن ساسانیان پرداخته‌اند، سخن از فرس و پارسیان و عجم به میان آورده‌اند، و نه اصطلاح‌های نوپرداخته‌ای چون «پیش از اسلام» و «دوران اسلامی»، ضمن این که در میان ایرانیان مهری و زرتشتی و مسلمان نیز گاه شماری و زمان بندی تاریخ همواره پایه‌ای «دانشیک»^۱ داشته و آغاز آن «نوروز» بوده است.^۲

بویس نیز، بر همان روال پژوهشگران غربی، تاریخ نزدیک به چهار هزاره از روزگار پیش از زرتشت را رنگ دینی می‌بخشد، و آن را به روزگار پیشازرتشتی و دوران پاگان بخش می‌کند. این نیز به جای خود پیش فرضی گمراه کننده و ناهماهنگ با شیوه نوشتاری ادیبان و تاریخدانان ماست چه: (۱) در ساختار فکری زردشت و نویسندگان زرتشتی نامی از مهر اهورا نیامده. اما فردوسی در شاهنامه از مهر، با نام‌های «خداوند داد» و «دادگر» و «پیروزگر»، و «خداوند مهر» نیز یاد می‌کند؛ (۲) بزرگان دین زرتشتی در ادبیات نوشتاری خود و به منظور انسجام دین خویش تنها بخشی از سرزمین ایرانیان خاوری را که در آن دین زرتشتی رواج یافته بود «ایرانویج» – به معنای سرزمین آریاییان – می‌آورند، حال آنکه ریشه و دلیل پیدایی حس ملیت در میان ایرانیان آزمون‌های تاریخی و ارزش‌های اجتماعی جملگی مردمان ایران زمین – از دامنه زاگرس گرفته تا دو سوی کوه البرز و سرزمین‌های درون فلات – است؛ (۳) بزرگان دین زرتشتی تنها گروهی از ایرانیانند که از همان هزاره نخست (پ.م) به سُرایش‌های دینی دست می‌زنند، کاری که در

واژه «پاگان» (Pagan) در ادبیات غربی همانند اطلاق «گبر» به زرتشتیان است و نشانه‌ای از اکراه جهان غرب از پذیرش دین مبتدایی روم پیش از مسیحی گشتن آنان. ما این واژه را اگر قرار باشد بپذیریم و ترجمه کنیم، می‌توانیم مترادف «پیشازرتشتی» بیاوریم.

۱. در ادبیات ساسانی و در گویش پهلوانی/ پهلوی، آورده‌اند که نگرش به جهان به دو صورت است: «دانشیک یا دینیک» یعنی دانشورانه یا از منظر دین، و ناآگاهی از دانش گذشتگان ما را بر آن می‌دارد که در ادبیات پارسی به جای واژه آهنگین و گوپای «دانشیک/ دانشورانه» دست به دامن فرهنگ غربیان شویم و کلمه بی‌ریشه و نامأنوس «سکولار» را رواج دهیم.

۲. در این باره نگاه کنید به کوه نوشته‌ای با عنوان "A Discussion on 'Pre Islamic' and 'Islamic' Period" که در نوامبر سال ۲۰۰۹ در نشستی از گردهمایی انجمن مطالعاتی خاورمیانه خوانده شد.

دوران ساسانیان نیز ادامه می‌یابد. اما در بسیاری از سروده‌ها – چون یشت‌ها – داستان‌های تاریخی فریدون و کیخسرو گنجانیده شده و گاه آنان را زرتشتی گفته‌اند، حال آن‌که این چهره‌های گرامی‌داشته نشان‌دهندهٔ آزمون‌های تاریخی ایرانیان به روزگار پیش از زردشت و پیدایی دینی به نام زرتشتی است؛ ۴) زبان و گویش این گروه از مردم ایران‌زمین مانند ایرانیان دیگر بوده، چه اگر جز این می‌بود زرتشتیان نمی‌توانستند در گذر چهار پنج سده و تا روی کار آمدن هخامنشیان پیام‌های دینی خود را به‌سادگی در دل مردمان خطهٔ فارس تا شهر ری و آذربایجان و فراسوتر بنشانند؛ ۵) در آثار زرتشتی کوشش بر آن است که همهٔ چهره‌های ملی در قالب دینی نگریسته شوند و اساساً در آثارشان از هرکه جز این می‌یابند نامی به میان نمی‌آورند، چنان‌که در اوستا و ادبیات زرتشتی از رستم جهان‌پهلوان – که مظهر ایران‌خواهی و تاریخ پهلوانی ایرانیان است – نامی دیده نمی‌شود، حال آن‌که داستان‌های مربوط به رستم بخش بزرگی از شاهنامه را تشکیل می‌دهد و بی‌او تاریخ ملی ایرانیان رنگ می‌بازد؛ ۶) اگر بر آن باشیم که به‌راستی تاریخ ملی ایرانیان و تاریخ به‌اصطلاح «پاگان» این ملت را تنها از درون ادبیات زرتشتی به دست آوریم، نخواهیم توانست بیش از چند برگ را در کنار هم بنهیم؛ ۷) جهان‌نگری زرتشتی در دوگانه‌بینی مطلق همهٔ هستی جهان خلاصه می‌شود. این‌که هر آنچه به جهان پیدا و ناپیداست یا خوب است یا بد، یا اهورایی است یا اهریمنی. اما آن یزدان‌شناسی که شاهنامه از روزگار باستان به دست می‌دهد کمتر بر اهورامزدا (که در شاهنامه خداوند خرد آمده) و شش امشاسپند – که بیان‌کنندهٔ صفات اهورامزدا هستند – استوارند و به هر جای که سخن از کردگار می‌رود، از او با صفاتی چون دادگر، خداوند داد، جهان‌دور، پیروزگر، خداوند مهر و خداوند خورشید یاد می‌شود که همه صفات مهر اهورایند.

این نکته نیز شایستهٔ تأکید دوباره است که در نوشته‌های غربیان لغزش بزرگی به چشم می‌خورد. مبنی بر این‌که گویا سازندهٔ تاریخ ملی ایرانیان مردم بخش‌های شرقی ایران‌شهر بوده‌اند و بس. این لغزش از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که زبان‌شناسان علاقه‌مند به تاریخ‌نگاری، و آن دسته از تاریخ‌نگارانی که تنها مدارک «نوشتاری» را ملاک کار خویش قرار می‌دهند، چون جز ادبیات زرتشتی مدرک دیگری در دست نیست، آنچه را در نوشتارهای اندیشمندان و تاریخ‌نگاران ایرانی دربارهٔ روزگاران باستان آمده است نمی‌پذیرند. و، از این رو، شاهنامه را نیز «تاریخ» نمی‌دانند؛ حال آن‌که اگر برای نگرش بر «تاریخ» روشی خردمندانه در پیش گیرند و بدین نکته توجه کنند که دستاوردها و باورمندی‌های مشترک پدیدآمده در میان مردمان ایرانی زادهٔ این گروه کوچک زرتشتی نیست، درمی‌یابند که این دستاوردها از آزمون‌های مردمان سراسر خطهٔ خراسان بزرگ و طبرستان و گیلان و آذربایجان و پارس و لرستان و کردستان و حتی سیستان و کابلستان و بلخستان فراز آمده است آن‌گاه خواهند توانست به شاهنامه و دیگر برگه‌ها واقع‌بینانه‌تر

نظر افکنند و از اصلی تداوم تاریخ فرهنگی در میان ایرانیان و قوف بیشتری یابند. این است آن راهی که ما در این دفتر پیش گرفته‌ایم، و تاریخ ایرانیان را بر پایه شاهنامه و دیگر آثار نگارندگان ایرانی فراهم کرده و پیشاروی شما نهاده‌ایم. و روشن است که داوری در این باره با شماست.

شاهنامه و افسانه‌های ایرانی درباره آفرینش و تاریخ ملی

شاهنامه سروده‌ای است برای زنده کردن فرهنگ و تاریخ «عجم»؛ مردمی که پس از دوران فریدونی خود را از دو گروه دیگر بستگانشان یعنی تورانیان و سَرمیان (سَلَمیان) جدا می‌یابند؛ مردمی که در گذر زمان جهان‌بینی و آیین‌ها و ارزش‌های اجتماعی خاصی پدید می‌آورند که بدانان هم‌رنگی و اشتراک هستی می‌بخشد. ما مجموعه این پدیده‌های اجتماعی را «فرهنگ» می‌خوانیم و زمانه‌ای را که این فرهنگ در آن بالیده است تاریخ.

ایرانیان در گذر چند هزاره همچون ملتی زنده و پویا، افزون بر دستاوردهای جهانی‌ای که داشته‌اند، به مکاتب گوناگونی از جهان‌بینی شکل بخشیده‌اند که آیین مهری، آموزه‌های گائایی زردشت، ادبیات دین زرتشتی، همراه با افسانه‌ها و داستان‌های پهلوانی و عاشقانه و اندرزا - که هسته اصلی حکمت عملی در ادبیات ایرانیان را تشکیل می‌دهد - بخش‌های دیگری از آن چشمه لایزال‌اند که فرهنگ و تاریخ این ملت را تشکیل می‌دهند.

با چنین شناختی است که نوشته آقای یارشاطر ارجی خاص می‌یابد، چه با فروخوانی این اثر می‌توان آن بخش‌هایی از خداینه را که زیر نفوذ نظرهای موبدان بوده است آسان‌تر و درست‌تر دریافت. این بخش‌ها به‌ویژه عبارت‌اند از: نظریه‌های دیناران زرتشتی درباره آفرینش، دوره‌های سه‌هزارساله آمیختگی، آمدن زردشت، و پنداره سوشیانس / رهایی بخش و پایان گرفتن تاریخ جهان که در نوشتارهای تاریخی پس از ساسانیان به‌روشنی دیده می‌شوند. اما، همان‌گونه که یاد شد، ایشان در هنگام پرداختن به تاریخ ملی ایرانیان از نظرهای دیگر ایرانیان درمی‌گذرند، چنان‌که در روشن ساختن مبانی ستیزگی‌هایی در نگرش زرتشتی به جهان هستی چنین می‌آورند:

با پراکنده شدن آموزه زردشت، سیمای به‌ارث رسیده از جهان‌نگری ایرانیان رنگ و رویی تازه یافت. در مکاتب دینی، پدیده‌های گوناگون از افسانه تا واقعیت در کنار هم نهاده شد و طرحی برآمد که مشخصه آن نیروی پیش‌بردن اصول اخلاقی بود و بنمایه این طرح درگیری آشتی‌ناپذیر میان نیکی و اهریمنی بود. بدین‌گونه جهان‌نموداری از میدان مبارزه و کارزار میان دو نیروی نخستین شد و انسان عاملی پویا و کوشا در فرجام بخشیدن به این درگیری شناخته شد. آفرینش مقصودی اخلاقی یافت و روند تاریخ - گذشته و حال و آینده - به صورت بخشی از برنامه‌ای سامان‌یافته و با شکل و سیمایی تعیین‌شده از آغاز کار، در پیش روی قرار گرفت. در چارچوبی گسترده، تاریخ جهان در واقع جز درک دید و بینش اهورمزدا، که همه‌آگاهی‌اش از همان آغاز رخدادهای آینده تا انهدام اهریمن را درمی‌یافت، چیز دیگری نبود. و تاریخ آینده به همان اندازه گذشته با اطمینان خاطر نگرسته می‌شد.

آن‌گاه چکیده‌ای از گیهان‌شناخت ایرانیان را در بُندهش می‌آورند که متن اصلی آن از پهلوی به پارسی چنین برگردانده شده:

اهورمزدای فرازیایه همه‌آگاهی و بهی زمانی بی‌کران در روشنایی می‌بود. آن روشنایی گاه و جای هرمزد بود. و اهریمن در تاریکی به پس‌دانشی و دشمن‌خویی ژرف‌پایه بود و درگاه تاریکی جایش بود. اهورمزدای همه‌آگاهی بودنِ اهریمن را درمی‌یابد و با پیش‌نگری می‌داند که او بر جهان روشنی یورش می‌آورد که پیامدش آمیختگی است. برای پدافندی از گاه خویش و پیروزی فرجامین، نخست گیهان را که شامل شش امشاسپندان و ایزدان و روشنان است در ریختار مینوی پدید می‌آورد، که سه‌هزار سال مینویی می‌ایستند، بی‌اندیشه، بی‌جنش و ناملموس.

آن‌گاه می‌خوانیم که

آغاز زمان به نیمروز تثبیت می‌شود. آرامش برپا می‌گردد. اهریمن، به سبب پس‌دانشی، از هستی هرمزد آگاه نبود. از آن ژرف‌پایه برخاست تا به مرز دیدار روشنان آمد. چون هرمزد و روشنی ناملموس را دید، به سبب زدارکامگی و رشک‌گوهری، برای میراندن فراز تاخت آورد. اما چیرگی و پیروزی را فراتر از آن خویش دید و به جهان تاریکی بازتاخت. سپس دیو آفرید؛ آن آفریدگان مرگ‌آور مناسب برای نبرد با اهورمزدا را. هرمزد چون آفریدگان اهریمن را دید، آن آفریدگان سهمگین، پوسیده، بد و بدآفریده را، پسندش نیفتاد و ایشان را بزرگ نداشت. اهریمن نیز آفریدگان هرمزد را دید. او را پسند افتاد، آفریدگانی بس ژرف، پیروز و همه‌آگاه، و آفرینش‌های هرمزد را بزرگ داشت. هرمزد با دانستن چگونگی فرجام کار به پذیره اهریمن راه آشتی برداشت و گفت که «اهریمن! بر آفریدگار من یاری بر، ستایش کن تا به پاداش آن بی‌مرگ، بی‌پیری، نافر سودنی و ناپوسیدنی شوی». و پس از چند گفت و شنود دیگر اهریمن گفت که «نبرم...»، چه اهریمن پنداشت که هرمزد در برابر او بیچاره است و بدین روی آشتی پیش آورده. اهورمزدای آگاه از فرجام کار دانست که اگر اهریمن را زمان کارزار روشن نکند، یورش آورد بر آفریدگانش و نبرد و آمیختگی همیشگی برپا می‌شود. پس هرمزد اهریمن را گفت که «زمان کن تا کارزار را». و بدین‌گونه پیمان به نه‌هزار سال فراز افکنده شد. چه می‌دانست که بدین زمان کرد اهریمن را از کار بیفگند.

اهریمن، به سبب ندیدن فرجام کار، بدان پیمان هم‌داستان شد... هرمزد این را نیز به همه‌آگاهی دانست که در این نه‌هزار سال سه‌هزار سال همه به کام هرمزد رود، سه‌هزار سال در آمیختگی به کام هرمزد و اهریمن هر دو رود، و بدان فرجامین‌نبرد اهریمن ناکاره و بی‌توان می‌شود و پتیارگی از آفرینش باز داشته می‌شود.

اهورامزدا، برای بازداشتن اهریمن از تازش بر جهان روشن فرمانروایی خویش، در گذر این سه‌هزار سال به آفرینش جهان پیدایی (گیتی ← گیتی) دست می‌زند و در طول یک سال سیصد و شصت‌روزه آسمان، آب، زمین، گیاه، جانوران سودمند (گاو/گوسفند)، انسان، و آتش را (که در همه زهک‌های — عناصر — شش‌گانه است) پدید می‌آورد. سپس به فراز آوردن ستارگان ایستان و جنبان، ماه و خورشید می‌پردازد. به گونه‌ای که هر یک را جایگاهی است سامان یافته